

تحولی روش شناختی در فقه سیاسی شیعه

سید صادق حقیقت^۱

فصلنامه علمی - پژوهشی شیعه شناسی، ش ۲۹ (بهار ۱۳۸۹)

چکیده

به موازات تحول سیاست مدرن در گذار از فرد - محوری به نهاد - محوری و چگونگی اعمال قدرت، به نظر می‌رسد در فقه سیاسی شیعه نیز گرایش مشابه در حال وقوع است. مقاله حاضر در صدد است این تغییر پارادایمی^۲ را با واکاوی کلمات سه فقیه برجسته جمهوری اسلامی به بحث گذارد. تغییر پارادایمی هرچند ممکن است تاحدی به شکل ناخودآگاه رخ دهد، اما تحلیل خودآگاهانه و روش‌شناسانه آن می‌تواند دستاوردهای جدیدی به همراه داشته باشد. امام خمینی با طرح مسئله «مصلحت نظام» به نهاد حکومت محوریت داد؛ و آغاز کننده این حرکت به حساب می‌آید. «نظریه ولایت» با فرد - محوری، و «نظریه نظارت» با نهاد - محوری تناسب بیشتری دارد.

کلمات کلیدی

فقه سیاسی، روش شناسی، ولایت، نظارت، مصلحت نظام، فرد - محوری، نهاد - محوری

سیاست مدرن از سیاست قدیم در این نکته محوری از هم جدا می‌شوند که سیاست کلاسیک به سؤال «چه کسی باید حکومت کند؟» پاسخ می‌داد؛ در حالی که دغدغه اصلی سیاست مدرن پاسخگویی به سؤال «چگونه باید حکومت کرد؟» است. افلاطون در پاسخ به سؤال «چه کسی؟» فیلسوف - شاه را معرفی کرد؛ و متفکران اسلامی هم در پاسخ گویی به این پرسش یا با تقلید از متفکران یونان پاسخ فلسفی دادند، و یا به فقه (سیاسی) روی آورده و از حاکمیت فقیه (به شکل مستقل یا در کنار حاکمیت شاه) سخن گفتند. استاد مطهری نیز انتقاد پوپر را - بدون ذکر نام - از این مسئله شوم که «چه کسی باید بر جامعه حکومت کند؟» نقل می‌کند؛ و از قول او آن را یک اشتباه بسیار بزرگ و خطر پردوام در فلسفه سیاسی می‌داند. سپس از قول وی می‌گوید که مسئله عاقلانه‌تر و خلاقانه‌تر این است که: «چگونه می‌توانیم سازمان‌های اجتماعی را چنان ترتیب دهیم که زعماء بد و ناصالح نتوانند اسباب ضرر و زیان وی شوند؟»^۳.

۱. محقق حوزوی و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه مفید. ss_haghighat@yahoo.com
(www.s-haghighat.ir).

۲. paradigm shift .

۳. مرتضی مطهری، «مشکل اساسی در سازمان روحانیت»، ده گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۷۵، ص ۲۴۴-۲۴۳.

البته، تاریخ اندیشه سیاسی در ایران نشانگر زوال اندیشه فلسفی و فربه شدن پاسخ‌های فقهی به سؤال فوق در طول زمان بوده است.^۱ فارغ از ادعای فوق، این مقاله به این مسئله می‌پردازد که تحولاتی در فقه سیاسی شیعه، بالاخص پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به وجود آمده که شاید بتوان از آن را مقدمه و زمینه‌سازی تغییر کلی در روش‌شناسی فقه سیاسی محسوب نمود. در حالی که فقهای شیعی تا سال‌های اخیر تنها به سؤال «چه کسی؟» پاسخ می‌گفتند، گرایشی از زمان امام خمینی (ره) برای پاسخگویی به پرسش «چگونه؟» به وجود آمده است؛ هرچند صراحتی در کلام ایشان نسبت به این مدعا وجود ندارد. درست است که از نظر منطقی ولایت می‌تواند نهاد-محور باشد، ولی نظریه‌های ولایی در عمل این گونه نبوده‌اند. نظریه‌های ولایی در حوزه دانش فقه سیاسی عملاً در جواب «چه کسی»، فرد را مطرح کرده‌اند.

امام خمینی در توصیف حوزه اختیارات حکومت به طور صریح اعلام داشت: «تعبیر به آن که اینجانب گفته‌ام حکومت در چارچوب احکام الهی دارای اختیار است، به طور کلی بر خلاف گفته‌های اینجانب است».^۲ به نظر امام خمینی، «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - است، یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است».^۳ در تمامی عبارات فوق، بحث از حکومت و اختیارات آن است، نه از فرد. بی سبب نبود که از دیدگاه ایشان، رد احکام ثانویه پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناس با رد احکام اولیه فرقی ندارد؛ و نیز صرف احکام ثانویه برای ولایت مطلقه فقیه کافی نیست؛ و پس از رأی مجلس و انفاذ شورای نگهبان هیچ مقامی حق رد آن را ندارد؛ و دولت در اجرای آن باید بدون هیچ ملاحظه‌ای اقدام کند.^۴ در این جا بود که امام تشخیص دو - سوم مجلس شورای اسلامی را در موضوعات عرفیه، که تشخیص آن با عرف است، کافی دانستند. دیدگاه حکومتی امام نقد برخی فقهای سنتی محسوب می‌شد که فقیه (و نه نهاد حکومت) را دارای ولایت در امور عمومی محدود به چارچوب احکام شرع می‌دانستند. در آن جا که امام (ره) توصیه کرد که «نقش زمان و مکان را در نظر بگیرید، چرا که این بحث‌های طلبگی پاسخگو نیست و ما را بن بست می‌کشاند»^۵ شاید در لایه‌های زیرین اندیشه ایشان گذار از «فرد» به «نهاد» بود. از دیدگاه ایشان، «حکومت» فلسفه برخورد با شرک و کفر، و کلید حل معضلات داخلی و خارجی محسوب می‌شود. مصلحت نظام از دیدگاه امام، با ولایت مطلقه پیوند دارد. حکومت اسلامی بر اساس مصلحت می‌-

۱. سیدجواد طباطبایی، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران، کویر، ۱۳۷۵.

۲. امام خمینی، *صحیفه نور*، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

۳. همان.

۴. همان، ج ۱۷، ص ۱۹۹.

۵. همان، ج ۲۱، ص ۶۰: «تذکری پدران به اعضای شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند؛ چرا که یکی از مسایل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌ها است. حکومت فلسفه عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند؛ و این بحث‌های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوریا است، نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن بست‌هایی می‌کشاند».

تواند احکام اولیه و ثانویه (مصطلح) را (به شکل موقت) تعطیل نماید؛ و از این جهت، احکام حکومتی و مصلحت نظام بر احکام شرعیه اولیه و ثانویه تقدم دارد. در این جاست که به نظر می‌رسد پای «نهاد حکومت» به میان کشیده می‌شود. پس تصمیمات و مصلحت‌سنجی‌های شخص نیست که احکام شرعیه را تعطیل می‌کند؛ بلکه نهاد حکومت از چنین شأنی برخوردار است. وقتی در فقه سیاسی فرد جای خود را به نهاد می‌دهد، به نظریه دولت از نظر فلسفه سیاسی نیاز پیدا می‌شود. اگر نظریه‌ای در حوزه فلسفه سیاسی نباشد که بحث فوق را هدایت کند، مصلحت دولت و مصلحت نظام بدون پشتوانه نظری می‌ماند؛ و برداشت‌های متفاوت و گاه متضاد - حتی دولتی اقتدارگرا - از آن امکان‌پذیر می‌شود. برعکس، اگر هر یک از دو دانش فقه سیاسی و فلسفه سیاسی به وظیفه خود محدود شوند و به اصطلاح با هم هم‌روی^۱ داشته باشند، در باب دولت از منظر فلسفه سیاسی نظریه‌ای اندیشیده، و مددکار فقه سیاسی خواهد شد. به هر حال، اندیشه امام (قدس سره) درباره دولت را که می‌توان از آن تحت عنوان «جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه» یاد کرد^۲، تلاشی در راستای ایجاد هم‌نهادی بین مفاهیم قدیم و جدید به ویژه ولایت و جمهوریت محسوب می‌شود؛ و از این منظر، در تداوم سنت فکری مجتهدان مشروطه خواه نظیر نایینی به شمار می‌رود.^۳

در مجموع، امام راحل (قدس سره) مجموعه‌ای از مبانی فقهی را مطرح کردند که از نظر روش‌شناسانه بدیع به نظر می‌رسید. حضرت امام اولین فقیهی هستند که جهت‌گیری فقه سیاسی را از «فرد» به «نهاد» تغییر دادند؛ و شاگردان ایشان این جهت‌گیری جدید را تکمیل نمودند.

نکته قابل توجه این که هرچند، همان‌گونه که خواهد آمد، نظریه ولایت انتخابی فقیه نیز به استاد شهید مطهری نسبت داده شده، ولی عبارات محدود به‌جا مانده از آیت‌الله مطهری به نظریه نظارت اشاره دارد:^۴ «ولایت فقیه به این معنا نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند. نقش فقیه در یک کشور اسلامی - یعنی کشوری که در آن مردم، اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند - نقش یک ایدئولوگ است، نه نقش یک حاکم. وظیفه ایدئولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح استراتژی نظارت داشته باشد. او صلاحیت مجری قانون و کسی را که می‌خواهد رئیس دولت بشود و در کادر ایدئولوژی اسلام به انجام برساند، مورد نظارت و بررسی قرار می‌دهد.»^۵ جالب آن که استاد شهید درک این مسئله را به ارتکاز مردم این زمان و عصر مشروطه ارجاع می‌

۱. confluence

۲. داود فیرجی، «نظام سیاسی و دولت در اسلام»، فصلنامه علوم سیاسی، سال چهارم، ش ۱۶ (زمستان ۱۳۸۰).

۳. سیدعلی میرموسوی، اسلام، سنت و دولت مدرن، تهران، نشر نی، ص ۳۳۱.

۴. شاید همین مسئله باعث شده دکتر کدیور عبارات فوق از استاد مطهری (که در نظریه نظارت صراحت دارد) را نقل کند؛ ولی او را در زمره قائلان به نظریه ولایت انتخابی مقیده فقیه قرار دهد: محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۴.

۵. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، قم، صدرا، بی تا، ص ۸۲-۸۶.

دهد: «تصور مردم آن روز - دوره مشروطیت - و نیز مردم ما از ولایت فقیه این نبوده و نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را به دست گیرند».^۱ برخی آرای اولیه حضرت امام نیز به این نظریه اشاره داشت؛ و باز به مشروطه ارجاع می‌داد: «ما نمی‌گوییم حکومت باید با فقیه باشد؛ بلکه می‌گوییم حکومت باید با قانون‌خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود؛ و این بی‌نظارت روحانی صورت نمی‌گیرد؛ چنانکه دولت مشروطه نیز این امر را تصویب و تصدیق کرده است».^۲ اصولاً نظریه‌های ولایت - محور بر فرد، و نظریه نظارت بر نهاد تأکید بیشتری دارند. در نظریه‌های نوع اول در پاسخ به سؤال «چه کسی؟» شخص فقیه را مطرح می‌کنند؛ اما در نظریه نظارت این فرض مطرح است که امور اجرایی به خود مردم واگذار شده است و تنها باید از جانب متخصصان دینی مورد تأیید قرار گیرد. اگر شأن نظارت برای اسلامی بودن امور فرض گرفته شود، اساساً دلیلی ندارد که به نظارت فرد اکتفا کنیم؛ چرا که نظارت جمع فقیهان به صواب نزدیک‌تر به نظر می‌رسد. دقیقاً به همین دلیل است که فرد در نظریه‌های ولایتی بیش از نظریه‌های نظارتی محوریت دارد.

به نظر می‌رسد گذار از «فرد» به «نهاد» در تفاوت دو کتاب *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه*^۳ و *حکومت دینی و حقوق انسان*^۴ نیز قابل طرح باشد. در این که در کتاب اول «نظریه ولایت انتخابی مقیده فقیه» طرح شده، شکی وجود ندارد. اما به نظر می‌رسد پیش‌فرض نانوخته نویسنده در کتاب دوم گذاری ظریف از فرد به نهاد بوده است؛ و بنابراین باید آن را در انداختن طرحی نو - و نه تقریری جدید از نظریه ولایت انتخابی - تلقی نمود. با در نظر گرفتن این مفروض که ایشان تناقض نگفته‌اند (یعنی در زمان واحد به هر دو مبنا معتقد نیستند) و با در نظر گرفتن نیت مؤلف (با توجه به قرائن خارجی دیگر)، می‌توان گفت در آرای اخیر حرکتی مبنایی از سوی «فرد» به «نهاد»، و گذاری بنایی از «ولایت» به «نظارت» مشاهده می‌شود. در راستای تأیید این مدعا، به چند مورد اشاره می‌شود:

۱- ماهیت ولایت و نظارت: ماهیت ولایت غیر از نظارت است. «ولایت» نوعی قدرت و اقتدار

برای سرپرستی است که به شخص یا اشخاص معینی اعطا می‌شود؛ در حالی که «نظارت» عبارت است از بررسی انطباق احکام و اعمال موجود در یک حکومت بر اساس شریعت، که اصولاً بر اساس درخواست مردم صورت می‌پذیرد. در نظریه نخست ایشان، ماهیت ولایت فقیه به عنوان تداوم ولایت الهی تصور شده است: «مرتباً کامله ولایت تشریحی منحصر به ذات پاک خداوند - تبارک و تعالی - است؛ و مراتب

۱. همان.

۲. امام خمینی، کشف الاسرار، قم، مصطفوی، بی‌تا، ص ۲۲۲.

۳. حسینعلی المنتظری، *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه*، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۱ ق.

۴. حسینعلی منتظری، *حکومت دینی و حقوق انسان*، قم، ارغوان دانش، تابستان ۱۳۸۷.

نازل تر آن برای برخی پیامبران، پیامبر اکرم و ائمه معصومین - علیهم السلام - و در زمان غیبت برای فقیه عادل آگاه به زمان حوادث و بصیرت نسبت مشکلات زمان و قدرتمند بر حل و فصل آنان است.^۱

بر اساس نظریه ولایت انتخابی فقیه، شخص معینی از سوی شارع مقدس به ولایت منصوب نشده؛ بلکه خداوند وجود صفاتی را برای حاکم اسلامی اعتبار کرده است.^۲ پس هر چند شارع مقدس اصل انتخاب فرد واجد شرایط را از سوی مردم امضا کرده؛ اما شکل حکومت، نحوه انتخاب، ویژگی‌های انتخاب-کنندگان و چگونگی اجرای آن را به عقلا واگذار شده است. بر اساس این نظریه، بیعت وسیله انشای تولیت است. در زمان غیبت، مشروعیت حکومت در چارچوب شرع، مستند به مردم است. با سازوکار شرایط ضمن عقد، اختیارات حاکم را به قانون اساسی می‌توان مقید نمود. همچنین می‌شود ولایت حاکم را به مدت مشخصی (مثل ده سال) محدود کنند. ولی امر در دو صورت قابل عزل است: صفات معتبر را از دست دهد، یا از تعهدات خود (شرایط ضمن عقد در قالب قانون اساسی) تخلف نماید. دولت متصدی امور عمومی جامعه است؛ و مردم در زندگی خصوصی و امور شخصی آزادند. بنا بر نظریه ولایت انتخابی مقیده فقیه، گرچه تبعیت از رأی اکثریت بر حاکم واجب نمی‌باشد، ولی وی از سازوکار مشورت استفاده می‌کند. فقیه بر قوای سه‌گانه اشراف دارد؛ و تفکیک قوا می‌تواند به شکل نسبی در قانون اساسی پیش‌بینی شود. بر اساس این نظریه، «فقیه» ولایت دارد، نه همه فقها و نه شورای ایشان. برعکس، کتاب حکومت دینی و حقوق انسان که به دستاوردهای بشر در خصوص تفکیک قوا و توزیع قدرت توجه دارد، به صراحت ولایت فقیه در حوزه اجرا را منتفی می‌داند.^۳ بر این اساس، آنچه اهمیت دارد تنها و تنها اجرای احکام شریعت است؛ و ولایت شخص فقیه در این زمینه مداخلتی ندارد.^۴ در دیدگاه جدید، ضرورتی ندارد فقیه در رأس امور باشد.

۲- محدوده ولایت: ولایت فقیه به معنای کلی‌اش اجماع فقهاست؛ و جملگی حداقل بر داشتن اعلام فتوا و ولایت در حوزه قضاوت و ولایت (یا جواز تصرف) در محدوده حسب اذعان کرده‌اند. اما مسئله مهم آن است که تنها پاره‌ای از ایشان بر ولایت فقیه به معنای داشتن ولایت سیاسی گسترده برای تشکیل حکومت تصریح داشته‌اند. نظریه ولایت انتخابی ولایت را برای «فقیه» در محدوده شرع مقدس، و

۱. حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱، ترجمه محمود صلواتی، تهران، سرایی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۶-۱۴۷.

۲. دو نظریه ولایت انتصابی مطلقه و نظریه ولایت انتخابی مقیده فقیه در منشأ مشروعیت، اسلامیت، نقش مردم، بیعت، جمهوری بودن حکومت، نصب و عزل حاکم، قانون اساسی، نظارت‌پذیری و مهار قدرت سیاسی، اطلاق و تقیید اختیارات دولت، مدت زمامداری، مصلحت نظام، وحدت و تعدد حکومت‌های اسلامی، جامعه مدنی و محدوده آزادی‌ها (ر.ک: محسن کدیور، دغدغه‌های حکومت دینی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۶۴-۷۴)، و در مجموع در بیست مورد قابل مقایسه‌اند (ر.ک: سید صادق حقیقت، مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۶، ص ۲۳۷-۲۳۹).

۳. منتظری، حکومت دینی و حقوق انسان، ص ۱۳-۱۴.

۴. همان، ص ۲۳.

در محدوده قرارداد بیعت و شروط ضمن عقد (همانند شرط مدت ده ساله و یا شرایط مربوط به قانون اساسی) محدود می‌نماید؛ و بدین جهت محدوده مضیق‌تری نسبت به نظریه ولایت مطلقه انتصابی فقیه برای فقیه قائل است. اما چون منتظری اول به نوعی به نظریه ولایت قائل است، تصریح می‌کند که ولایت به مثابه نظارت در کشورهای پادشاهی همانند انگلستان نیست؛^۱ و محدوده ولایت فقیه جهاد ابتدایی در زمان غیبت را نیز در بر می‌گیرد.^۲ از دیدگاه وی، «همه اموری که متعلق به جامعه مسلمانان به عنوان به عنوان جامعه است، بر عهده حاکم اسلامی می‌باشد... و نیز می‌توان وظایف حاکم را در این جمله خلاصه خلاصه کرد: نگرهبانی دین و اداره دنیا: حراسه الدین و سیاسه الدنیا».^۳ اما بر اساس نظریه اخیر ایشان، اساساً فقیه ولایتی برای تشکیل حکومت و اداره آن را ندارد؛ و تنها (در صورتی که مردم بخواهند) بر اعمال صحیح احکام شریعت «نظارت» خواهد نمود: «و این گونه نیست که ولایت وی در حوزه اجرا ثابت باشد».^۴ ایشان در سخنرانی سال ۱۳۷۶ هم بر این امر تأکید کرده بودند.^۵ البته «خود مردم» می‌توانند سازوکارهایی را پیش‌بینی کنند که این نظارت همراه با ضمانت اجرایی باشد. مرحوم نایینی هم که ولایت را در حد حسب موسع^۶ پذیرفته بود و به نظارت پنج فقیه بر اجرای صحیح احکام (بر اساس قانون اساسی مشروطه) اعتقاد داشت، نیز تا حدودی این اندیشه را می‌پروراند. شاید به همین دلیل باشد که وی در کتاب حکومت دینی و حقوق انسان بحث حسب را پیش کشیده است: «اگر در جایی یا در زمانی مردم برای تشکیل حاکمیت لازم اقدام نکردند و طبعاً هرج و مرج و ناامنی و تضييع حقوق و قتل و غارت به وجود آمد، و یا حاکمیت ظالمی سر کار باشد که حقوق مردم را تضييع کرده و یا معاند ارزش‌های انسانی و دینی باشد، در این دو صورت از باب حسب در درجه اول بر فقهای عادل و در درجه دوم بر عدول مؤمنین واجب است به اندازه توان خود در راه تشکیل حاکمیت لازم و ضروری اقدام نمایند؛ و بر مردم نیز اعانت آنان واجب می‌باشد».^۷

۱. همان، ج ۳، ص ۱۰۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۸: «جهاد ابتدایی و وجوب آن چنان که گفته‌اند، مشروط به وجوب امام است. اما علی الاقوی، امام منحصر به امام معصوم نیست؛ و امام عادل کافی است که طبعاً شامل فقیه جامع‌الشرایط نیز می‌شود».

۳. منتظری، مبنای فقهی حکومت اسلامی، ج ۳، ص ۶۱.

۴. منتظری، حکومت دینی و حقوق انسان، ص ۱۳-۱۴.

۵. «در قانون اساسی ما، یک ولایت فقیه هم هست. ولی فقیه هم با آن شرایطی که دارد، در قانون اساسی وظایفی برایش مشخص شده؛ عمده وظیفه‌اش که مهم بوده این که نظارت کند (حسینعلی منتظری، سخنرانی ۷۶/۸/۲۳).

۶. حسب اموری است که شارع مقدس راضی به ترک آن‌ها نباشد (الامور التي لا يرضى الشارع بتركها). یک تصور این بود که حسب به اموری همچون صغار و یتامی محدود می‌شد (حسب مضیق). اما حسب طبق برداشت محقق نایینی اموری همچون نظم شهرها و حفظ مرزها و کلیه اموری که وظیفه سلطان هر مملکتی است را شامل می‌شود (محمدحسین غروی نایینی، تنبيه الامه و تنزيه المله، با مقدمه و پاورقی آیت‌الله سید محمود طالقانی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۴، ص ۴۶ و ۷۸).

۷. منتظری، حکومت دینی و حقوق انسان، ص ۲۵.

۳- **شرایط حاکم اسلامی:** شرایط حاکم اسلامی بر اساس نظریه ولایت انتخابی با نظریه نظارت فقیه (یا فقها) تفاوت دارد. در نظریه نخست، چند شرط برای حاکم اسلامی بر شمرده شده است: عقل وافی، اسلام و ایمان، عدالت، فقاہت و علم اجتهادی به احکام اسلامی بلکه افقیهت (به عنوان مهم ترین شرط)، تدبیر، بخیل نبودن، رجولیت و پاکزادی.^۱ در حالی که *دراسات* به شکل صریح به شرط فقاہت و افقیهت اشاره نموده،^۲ در کتاب حکومت دینی، «ولایت فرد یا افراد فقیه در این زمینه موضوعیت ندارد»؛^۳ و شرط اعلییت فقط به حوزه افتاء محدود شده است.^۴

۴- **شخصی یا گروهی بودن این مسئولیت:** بر اساس نظریه ولایت انتخابی مقیده فقیه، تنها یک فقیه ولایت بالفعل دارد. بر خلاف نظریه‌های انتصابی، «در این نظریه ولایت فقیه مطرح است، نه ولایت فقیهان. فقیهان غیر منتخب فاقد ولایت فعلیه هستند».^۵ در حالی که در نظریه نخست «رئیس حکومت اسلامی فرد است، نه شورای رهبری»^۶ در نظریه دوم، نظارت می‌تواند به وسیله یک فقیه یا جمعی از فقها صورت پذیرد: «در فرض ما که یک فقیه از میان فقهای صاحب فتوا - یا چند فقیه از میان آنان به شکل شورایی - حق دارد بر قوانین کشور نظارت و احیاناً قوانین مخالف شرع را رد کند؛ و نظر و فتوای او هم باید تبعیت شود و چنین سلطه‌ای را یافته است».^۷ به عقیده ایشان، شورای رهبری خطر استبداد را کاهش می‌دهد: «در هر حال، به نظر می‌رسد اگر قدرت سیاسی به شخص واحد منتقل نشود، بهتر است؛ زیرا در شخص واحد خطر استبداد بیشتر است ... پس، چه مانعی دارد به مقتضای آیه شریفه «و امرهم شوری بینهم» قدرت سیاسی متعلق به جمیع مراجعی باشد که به عنوان شورای رهبری از ناحیه خبرگان تعیین می‌شوند؟ قطعاً خطر استبداد کمتر خواهد بود».^۸ دلیل این امر را باید در تفاوت معصوم (ع) و غیرمعصوم و احتمال خطاپذیری جستجو نمود: «با وضع پیچیده سیاست در دنیای امروز و با رشد سیاسی ملت‌ها و ارتباطات جهانی و نیاز به تخصص‌هایی گوناگون و مغزهای متفکر در رشته‌های مختلف، سپردن همه اهرم‌های قدرت به یک فرد ... به نفع اسلام و کشور نیست».^۹ همان گونه که دیده می‌شود، ایشان در آرای اخیر خود هم بر نقش نظارتی حاکم اسلامی

۱. کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، ص ۱۵۰.

۲. المنتظری، *دراسات فی ولایة الفقیه*، ج ۱، ص ۳۱۰: «الرابع من شروط الامام: الفقاہة و العلم بالاسلام و بمقرراته اجتهاداً، فلا یصح امامة الجاهل بالاسلام و بمقرراته، او العالم بها تقلیداً».

۳. منتظری، حکومت دینی و حقوق انسان، ص ۲۳.

۴. همان، ص ۳۲.

۵. کدیور، همان، ص ۱۵۷.

۶. المنتظری، *دراسات فی ولایة الفقیه*، ج ۳، ص ۳۷.

۷. منتظری، حکومت دینی و حقوق انسان، ص ۱۴.

۸. حسینعلی منتظری، دیدگاهها، چاپ سوم، قم، دفتر آیت الله منتظری، ۱۳۸۲، ص ۵۳.

۹. همان، ص ۴۴-۴۵.

تأکید دارند، و هم بر شورایی شدن آن. این دو امر جملگی بر غیراجرایی شدن نقش رهبری تأکید دارند؛ و بنابراین، با نهادی شدن حکومت سازگاری بیشتری پیدا می کنند.

۵- منشأ مشروعیت فقیه: هر چند در نظریه ولایت انتخابی مشروعیت اساساً از جانب مردم است، اما از این جهت که خداوند صفات حاکم اسلامی (از جمله فقاقت) را معین کرده می توان مشروعیت در این نظریه را از جهت تعیین صفات والی، الهی نیز دانست. مشروعیت در نظریه های نصبی (همانند نظریه ولایت مطلقه فقیه) از جانب خداوند است و آرای مردم صرفاً از باب مقبولیت احترام دارد؛ اما مشروعیت ولایت فقیه در نظریه نخب (انتخاب) از این جهت است که مردم به یکی از فقها روی می آورند و با او، بر اساس صفات معتبر از جانب شارع مقدس، بیعت می کنند: «برای امت حق انتخاب وجود دارد، اما نه به شکل مطلق، بلکه با در نظر گرفتن صفات معتبر».^۱ در نظریه اخیر ایشان، همان گونه که اشاره شد، فقیه (یا فقها) تنها نظارت می کند؛ و ولایتی برای حکومت کردن ندارد که از نوع آن بحث شود. مشروعیت نظارت وی هم کاملاً مردمی است؛ و تنها در صورتی که مردم بخواهند به این مهم اقدام می کند.

۶- ساختار حکومت اسلامی: ساختار حکومت اسلامی بر اساس نظریه نخب را می توان بر اساس ساختاری که در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیشنهاد شده حدس زد. در نظریه نخست هر چند سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه وجود دارند، ولی جملگی تحت ولایت فقیه معنا پیدا می کنند. وی تصریح می کند که: «آنچه در کتاب *دراسات* ذکر شد، در فرض تمرکز قوا در حاکمیت دینی می باشد».^۲ در این نظریه، به ساختار هر می قدرت تصریح وجود دارد: «در حکومت اسلامی، فرد مسئول و مکلف اصلی، حاکم اسلامی است؛ و قوای سه گانه بازوها و ایادی وی هستند؛ و در حقیقت، وی در رأس مخروط هرم قدرت و مسئولیت قرار گرفته؛ و بر تمامی پیکره حکومت اشراف تام و تمام دارد».^۳ اما در نظریه اخیر ایشان، از آن جا که فقیه دارای ولایت در امور اجرایی نیست، به شکل واقعی تری می توان از مدل تفکیک قوا سخن گفت: «بر اساس تجربه و حکم عقلا، اصولاً تمرکز قوا در یک شخص غیر معصوم - به ویژه در شرایط کنونی جوامع - زمینه استبداد و فساد را فراهم می آورد. در فرض تفکیک قوا، طبعاً دایره ولایت فقیه واجد شرایط محدود به همان افتاء و نظارت بر مشروعیت قوانین کشور خواهد بود؛ و این گونه نیست که ولایت وی در حوزه اجرا ثابت باشد».^۴ «طبق نظریه تفکیک قوا، متولی قوه مجریه لازم نیست فقیه باشد».^۵

۱. المنتظری، *دراسات فی ولایة الفقیه*، ج ۱، ص ۴۰۴: «کان للامة حق الانتخاب، ولكن لا مطلقاً بل لمن وجد الشرائط و المواصفات المعبّرة. و لعل امامة الفقهاء فی عصر الغیبة من هذا القبیل».

۲. منتظری، *حکومت دینی و حقوق انسان*، ص ۳۱.

۳. منتظری، *مبانی فقهی حکومت اسلامی*، ج ۳، ص ۱۰۶.

۴. منتظری، *حکومت دینی و حقوق انسان*، همان، ص ۱۳-۱۴.

۵. همان، ص ۲۵.

علاوه بر این، ایشان اضافه می‌کند که مدل نظارت فقیه تنها یک «پیشنهاد» است؛ و نیاز به تعریف کارشناسی دارد؛ و بنابراین متخصصان می‌توانند مدل‌های کارآمدتری را جایگزین نمایند.^۱

در مجموع، می‌توان گفت: اولاً آرای اخیر امام خمینی (قدس سره) به سوی اندیشه نهاد-محور متمایل شده بود؛ ثانیاً اندیشه سیاسی شهید مطهری را می‌توان نهاد-محور (نظریه نظارت) قلمداد کرد؛ و ثالثاً در مقایسه دو کتاب *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة و حکومت دینی و حقوق انسان* حداقل به شش دلیل می‌توان تمایلی از نظریه فرد-محور (ولایت انتخابی مقیده فقیه) به سمت نظریه نهاد-محور (نظریه نظارت) را مشاهده نمود: ماهیت ولایت غیر از ماهیت نظارت است؛ محدوده ولایت در نظریه اول شمول بیشتری نسبت به نظریه دوم دارد؛ در حالی که مهم‌ترین شرط حاکم اسلامی بنا بر نظریه اول فقاہت و اقلهت است، در نظریه دوم اساساً فقیه ولایت اجرایی ندارد؛ در نظریه نخست تنها یک فقیه (و نه شورای فقها) ولایت دارد، اما در نظریه اخیر نظارت می‌تواند به شورای فقها نیز واگذار شود؛ منشأ مشروعیت فقیه بنا بر نظریه اول از جانب مردم است، هرچند صفات حاکم را خداوند مشخص می‌کند. اما بنا بر نظریه اخیر، فقیه ولایت اجرایی ندارد که از منشأ مشروعیت آن سخنی به میان آید؛ بر اساس نظریه اول، تفکیک قوا فقط تحت ولایت فقیه معنا پیدا می‌کند؛ و بنابراین می‌توان گفت در واقع، تمرکز قوا وجود دارد. اما در نظریه دوم چون فقیه ولایت اجرایی ندارد، تفکیک قوا به شکل کامل‌تری محقق می‌شود.